تهیّه از: لی لی زنگنه ● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

دستکش

نویسنده‌ی ۷ ساله
● ارشیا شوقی

یک دستکش بود که هی باید می‌رفت توی دست، هی باید ظرف می‌شُست. وقتی کارهایش را انجام می‌داد، هی فشارش می‌دادند. بعد هم یک گوشه ولش می‌کردند.
دستکش خیلی ناراحت بود و می‌گفت: «من که این قدر ظرف‌ها را خوب می‌شورم، چرا من را فشار می‌دهند؟ کمرم درد می‌گیرد.
دستکش از آن‌جا رفت به یک خانه‌ی دیگر. دید که یک دستکش قُراضه آن جاست. دارد ظرف می‌شورد. یک سوراخ گنده هم دارد.
دستکش همان جا ماند و با دستکش قُراضه دوست شد.
آن‌ها با هم جشن گرفتند. چون دیگر هیچ کدام خسته نمی‌شدند.

ستاره

نویسنده‌ی ۶ ساله
● آرین طیب

ستاره کوچولویی بود که خیلی بازیگوش بود.
یک شب این ستاره از آسمان آمد پایین تا گردش کند.
امّا چون خیلی کوچولو بود، نتوانست برگردد بالا.
شروع کرد به گریه کردن.
یک عنکبوت مهربان آمد و پرسید: «چی شده؟ چرا گریه می‌کنی؟»
ستاره گفت: «نمی‌توانم بروم پیش مامانم یعنی خانم ماه.»
عنکبوت مهربان یک تور خیلی محکم بافت. تا ستاره بِپَرد روی آن و برسد به آسمان.
ستاره پرید . دوباره برگشت پیش مامانش.
از آن بالا برای عنکبوت دست تکان داد.
عنکبوت هم خوش‌حال شد.

عنکبوت و گُل

نویسنده‌ی ۶ ساله
● پارسا ظریفی

عنکبوتی بود که کنار یک گُل، زندگی می‌کرد.
یک روز گُل به عنکبوت گفت: «برایم یک تور بباف تا زنبورها نیایند رویم بنشینند. چون که من تا می‌خواهم بخوابم، زنبورها می‌آیند و بیدارم می‌کنند.»
عنکبوت قبول کرد. یک تور بافت و انداخت روی گُل.
زنبورها دیگر نمی‌توانستند روی گُل بنشینند. می‌رفتند پیش گُل‌های دیگر و با آن‌ها دوست می‌شدند.
گُل تنها شد. حتی وقتی هم که بیدار بود، زنبورها نمی‌آمدند پیش او.
تا این که گُل از تنهایی خسته شد. عنکبوت را صدا کرد و گفت: «تورَت را از روی سَرم بردار!»
عنکبوت تور را برداشت. زنبورها دوباره آمدند و روی گُل نشستند. گُل دیگر تنها نبود.
عنکبوت هم تورش را دور خارهای گُل بست تا خارهایش به تن زنبورها نخورد و زخمی‌شان نکند.

عنکبوت و زنبور

نویسنده‌ی ۶ ساله
● غزاله اصفهانی

یک عنکبوت بود که کنار آب می‌نشست و با تارهایش تور می‌بافت.
همه می‌گفتند: «تور به چه دردت می‌خورَد؟»
می‌گفت: «شاید یک روز به درد کسی بخورد.»
یک روز عنکبوت کنار آب نشسته بود. یک دفعه یک زنبور افتاد توی آب.
بال‌هایش خیس شد. داشت غرق می‌شد.
عنکبوت زود تورش را انداخت توی آب.
زنبور را نجات داد.
او خوش‌حال بود که با تورش به زنبور کمک کرده است.